

هفت لشکر یا شاهنامه نقالان

مهران افشاری

سخن گفته شد گفتنی هم نماند. من از گفته خواهم یکی با تو راند

تا نیم قرن پیش، گذشته از ادباء و دانش پژوهان، مردمان عامی ما هم دست کم با دو شاهکار ادب فارسی سخت مأنوس بودند: یکی شاهنامه فردوسی و دیگری دیوان حافظ.

اگر گفته شود در تاریخ فرهنگ ایران شاهنامه از دیوان حافظ هم بیشتر طرف توجه همگان بوده است، گزاف نیست. پیش از آنکه تئاتر و سینما و رادیو و تلویزیون در ایران رایج شود، محبوبترین سرگرمی مردان و پسر بچه‌های ایرانی این بود که به قهوه‌خانه روند و در آنجا داستانهای شاهنامه را از زبان نقالی شیرین سخن بشنوند؛ برخی از آنان هم که به قهوه‌خانه نمی‌رفتند، شامگاهان - هنگامی که از کارهای روزانه فارغ می‌شدند - در کنار خانواده خود می‌نشستند تا باهم به شاهنامه‌خوانی.

یکی از اعضاء خانواده - که باسوادتر از دیگران بود و هر شامگاه بخشی از کتاب شاهنامه را با آواز بلند می خواند - گوش فرا دهند، اما بی گمان شاهنامه خوانی نقالان بسی شورانگیزتر و فرحبخش تر بوده است.

نقالان شاهنامه را به زبان همان مردمی که در پاتوق نقالی گرد می آمده اند، نقل می کرده اند و سرگذشت قهرمانان اسطوره ای را با زندگی جامعه ایرانی دوران خود تطبیق می کرده اند. آنان داستانهایی را که نقل می کرده اند با همان زبان نقالی در طومارهایی کوچک می نوشته اند و بسان گنجینه هایی قیمتی با خود حفظ می کرده اند، برخی از داستانهای بلندتر را نیز مانند گرشاسب نامه، سام نامه، رستم نامه، بهمن نامه و فرامرزنامه، به صورت کتاب تدوین می کرده اند.

دانسته نیست، کدام نقال شاهنامه را از آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان پادشاهی بهمن اسفندیار با نثری نقالانه کتاب ساخته است و کتابش را هفت لشکر نامیده است. «هفت لشکر» تنها شامل داستانهای شاهنامه نیست و برخی از داستانهای حماسی دیگر را نیز چون: گرشاسب نامه، سام نامه، بانوگشاسب نامه و فرامرزنامه - که شاید نقالان آنها را هم از شاهنامه می دانستند - در آن می توان دید. نام هفت لشکر هم در اصل نام یکی از همین داستانها است که درباره نبردها و دلاوریهای خاندان رستم، برزو و تمور^۱ و جهانبخش و... می باشد. هفت لشکر در عهد «ناصرالدین شاه قاجار» نوشته شده است چنانکه امروزه نیز «مشق کردن هفت لشکر ناصرالدین شاهی» در زبان برخی از عوام ما ضرب المثل است.^۲ يك نسخه خطی از این کتاب - که تا آنجا که تحقیق کرده ام تنها نسخه آن است^۳ و در سال ۱۲۹۲ هجری قمری یعنی در عهد ناصرالدین شاه نوشته شده است - در کتابخانه مجلس شورای (بهارستان) نگهداری می شود که چندی است به تصحیح آن اهتمام ورزیده ایم تا اگر خدا بخواهد متن منقح و چاپ شده شاهنامه نقالان هم در کنار شاهنامه گرانمایه استاد توس، در دسترس دوستداران فرهنگ ایران قرار گیرد.

این نوشته فراهم آمده است تا ویژگیهای هفت لشکر و نسخه خطی یاد شده را بشناساند و پیش از این کار بهتر آن باشد که تاریخچه نقالی در ایران نیز باز گفته شود.

الف) تاریخچه نقالی در ایران:

نقالی را گونه‌ای معرکه‌گیری^۴ باید شمرد. معرکه‌گیری یا هنگامه‌گستری در ایران پیشینه‌ای دیرینه دارد. پیش از اسلام خنیاگرانی دوره‌گرد در ایران می‌زیستند که بسان معرکه‌گیران امروزی رفتار می‌کردند، آنان را «گوسان» می‌نامیدند. گوسانان مردم را با نوازندگی و نقل کردن قصه‌های گذشتگان سرگرم می‌کردند.^۵ موطن اصلی گروهی از خنیاگران ایران و گوسانان، سرزمین «هند» بوده است؛ گویند «بهرام گور»، پادشاه ساسانی، آنان را از «سنگل»، پادشاه هند، درخواست کرد تا مردم ایران را سرگرم کنند. نویسنده «مجمعل التواریخ والقصص» در این باره گوید:

«پس بفرمود (بهرام) تا به مَلِك هندوان نامه نوشتند و از وی گوسان خواستند و گوسان به زبان پهلوی خنیاگر بود. پس از هندوان دوازده هزار مطرب بیامدند زن و مرد، ولوریان که هنوز بجایند، از نژاد ایشانند و ایشان را ساز و چهارپا داد تارایگان پیش اندک مردم رامشی کنند.»^۶

فردوسی نیز این داستان را در شاهنامه آورده است، اما از گوسان با نام لوری یاد کرده است:

چنین گفت کد: «ای شاه فریادرس! نر و ماده بر زخم بربط سوار کند پیش هر کهتری بهتری» گزین کرد زان لوریان بنام چنان کان بود در خور نیک‌خواه بفرمود تا برگشادند راه ز لوری همی ساخت برزیگری ز گندم کند تخم و آرد به بر چو آزادگان را کند کهتری... ^۷	به نزدیک سنگل فرستاد کس ازان لوریان بر گزین ده هزار به ایران فرستش که رامشگری چو بر خواند آن نامه سنگل تمام به ایران فرستاد نزدیک شاه چو لوری بیامد به درگاه شاه به هر یک یکی گاو داد و خری بدان تا بورزد به گاو و به خر کند پیش درویش رامشگری
--	--

از مقایسه سخنان فردوسی و نویسنده «مجمعل التواریخ» می‌توان نتیجه گرفت

کسانی که در جامعه ایران پس از اسلام، «لوری» یا «لولی» گفته می‌شدند، دست‌کم گاهی در شیوه زندگی خود دنباله‌رو گوسانان بودند. لولیان نیز در میان مردم معرکه می‌گرفتند و آنان را با نوازندگی، رقاصی، شعبده‌بازی و آکروبازی خود سرگرم می‌کردند.^۸ «عبید زاکانی» در یکی از حکایتهای «رساله دلگشا» به معرکه‌گیریهای لولیان این‌گونه اشاره می‌کند:

«لولئی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطالت به سر می‌بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز! سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن!...»^۹

هیچ سندی در دست نیست که لولیان در معرکه‌گیریهای خود داستان‌پردازی و نقلی هم می‌کرده‌اند. ظاهراً کهنترین کتابی که در آن به معرکه‌گیران نقل اشاره شده است، کتاب «نقض» می‌باشد که در قرن ششم نوشته شده است. نویسنده این کتاب از هنگامه گسترانی سخن گفته است که در هنگامه‌های خود حکایات رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال را نقل می‌کرده‌اند.^{۱۰} وی در کنار این گروه از حماسه‌خوانان مذهبی یاد کرده است و آنان را به دو گروه فضائلیان - که برای مردم از فضائل خلفای راشدین سخن می‌گفته‌اند و رافضیان را لعن می‌کرده‌اند - و مناقب‌خوانان - که در کوچه و بازار مناقب حضرت علی (ع) و آل او را می‌خوانده‌اند - تقسیم کرده است.^{۱۱} البته او هنگامه گسترانی را هم که افسانه‌های ملی ایران باستان را نقل می‌کرده‌اند، گروهی از فضائلیان دانسته است و گفته است که آنان با کارهای خود می‌خواستند با مناقب‌خوانان که از شجاعت‌های حضرت علی (ع) داستان می‌گفته‌اند، مبارزه کنند،^{۱۲} اما این سخن وی - که شیعی مذهب بوده است - ظاهراً از بدگمانیش نسبت به سنیان سرچشمه گرفته است و درست به نظر نمی‌رسد.

کتابهای بسیاری از معرکه‌گیران داستان‌پرداز به‌جای مانده است که بیشتر آنها درباره عیاران و شرح دلاوریها و شیرین‌کاریهای آنان است.^{۱۳} گفتنی است که عیاران نیز مانند لولیان معرکه می‌گرفتند و با شیرین‌کاریها، شعبده‌بازیها، جادو پزشکیها و طساریهای خود مردم را سرگرم می‌کردند،^{۱۴} چنانکه لوتیان عهد قاجار هم - که اعقاب عیاران بودند - با مسخرگی، رقاصی، رسن‌بازی و حقه‌بازی و...

سرگرم‌کننده و شادببخش مردم بودند.^{۱۵} شاید معرکه‌گیران داستان پرداز هم از عیاران بوده‌اند، کتاب «فتوت‌نامه سلطانی» این سخن را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که معرکه‌گیران و داستان‌پردازان عهد مؤلف آن با اهل فتوت پیوند داشته‌اند.

«مولانا حسین واعظ کاشفی» - نویسنده و عارف قرن نهم، که این کتاب را نوشته است - معرکه‌گیران را به سه گروه تقسیم کرده است: «اول اهل سخن، دویم اهل زور، سیم اهل بازی»^{۱۶} و درباره اهل سخن گفته است:

«ایشان سه طایفه‌اند: اول مداحان و غراخوانان و سقایان. دویم خواص‌گویان و بساط‌اندازان. سیم قصه‌خوانان و افسانه‌گویان».^{۱۷}

وی عقاید و آداب و رسوم هر یک از این گروه‌ها را به تفصیل شرح داده است. آنچه که او درباره افسانه‌پردازان و قصه‌خوانان زمانش گفته است، نشان می‌دهد که آنان در معرکه خود بر صندلی مخصوصی می‌نشسته‌اند و تبرزینی به دست می‌گرفته‌اند و به دو شیوه حکایت‌گویی و نظم‌خوانی، نقالی می‌کرده‌اند.^{۱۸}

افسانه‌پردازی معرکه‌گیران در عهد صفوی رونقی بسیار داشته است. معرکه‌گیران این عهد قلندرانی بوده‌اند که آیینشان دنباله آیین فتیان پیشین بوده است. در عهد قاجاریه مردم ایران داستان‌پردازان معرکه‌گیر را با نام نقال می‌شناخته‌اند. نقالان این عهد نیز همه درویش بوده‌اند و نام طریقتشان «عجم» بوده است که یکی از شاخه‌های سلسله «خاکساریه» محسوب می‌شده است.^{۱۹} از اواخر عهد قاجاریه یا اوایل دوره پهلوی برخی از کسانی هم که درویش نبوده‌اند نقالی را آموختند و اندک‌اندک نقالی نوعی حرفه شد.

خدمتاتی که معرکه‌گیران داستان‌پرداز یا نقالان به فرهنگ ایران کرده‌اند، بسی ارزشمند است. آنان در حین نقالی مردم را به شجاعت، گذشت، ایثارگری و سخاوت - و به دیگر سخن، به اصول جوانمردی - تشویق می‌کرده‌اند. کتابهایی که از ایشان به‌جای مانده است، بهترین مراجع برای بررسی فرهنگ و خلق و خوی گذشتگان ما است. کهنترین این کتابها ظاهراً «سمک‌عیار» است. داستان سمک‌عیار را یکی از داستان‌پردازان قرن ششم به‌نام «صدقه بن ابی القاسم شیرازی» نقل کرده است و نویسنده‌ای به‌نام «فرامرز خداداد ارجانی» سخنان او را

کتابت کرده است. ظاهراً داستان پردازان کاتبانی داشته‌اند که آنچه را آنان نقل می‌کرده‌اند، می‌نوشته‌اند، چنانکه داستان «فیروزشاه» که به «داراب‌نامه» مشهور شده است نیز به همین شیوه فراهم آمده است، «مولانا حاجی محمد» مشهور به «بیغمی» - که از داستان پردازان قرن هشتم یا نهم بوده است - این داستان را نقل کرده و کسی به نام «محمود دفترخوان» آنچه را که او نقل کرده، نوشته است.^{۲۰} داستان «امیر ارسلان» نیز به همین گونه فراهم آمده است، «نقیب الممالک شیرازی»، نقال ناصرالدین شاه قاجار، این داستان را شبها در کنار بستر او نقل می‌کرده است و «فخرالدوله»، دختر شاه، سخنان وی را - که از پشت پرده می‌شنیده است - می‌نوشته است.^{۲۱}

«هفت لشکر» نیز از همین دست کتابهاست که هم‌عصر با «امیر ارسلان» پرداخته شده است و از آن است که در بسیاری از موارد سبک این کتاب به سبک امیر ارسلان می‌ماند.

ب) ویژگیهای هفت لشکر:

۱) نسخه خطی: نسخه خطی هفت لشکر با شماره ۲۹۸۳ در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای (بهارستان) نگهداری می‌شود. قطع این نسخه رحلی است، جلد آن مخمل ساده نیلی رنگ می‌باشد، کاغذ آن فرنگی ضخیم آبی رنگ است که اصطلاحاً آن را کاغذ قند گویند، با خط نستعلیق تحریری در ۴۴۶ صفحه نوشته شده است و ورق آخر آن الحاقی است. در صفحه آخر تاریخ کتابت آن، سوم ذیحجه سال ۱۲۹۲ یاد شده است. کاتب آن معلوم نیست.^{۲۲} سه جای صفحه آغازین نسخه با مهر نشان شده است که نوشته یکی از مهرها این گونه است: لاله‌الاله ملک حق مبین عبده سیف(؟). صفحه ۳۵۱ نسخه نیز با دو مهر نشان شده است و نوشته یکی از مهرها این است: لاله‌الاله ملک حق مبین عبده رحیم. این نسخه نزدیک به ۵۰ نقش رنگی دارد که در بررسی نقاشیهای قهوه‌خانه‌ای سودمند هستند.

کاتب نسخه یاد شده بسیار کم سواد بوده است و از آن است که اغلاط املایی

در این نسخه فراوان دیده می‌شود. در برخی از قسمت‌ها این اغلاط کمتر و در برخی از قسمت‌ها بیشتر است، خط قسمت‌های مختلف نیز یکسان نیست و احتمال چندین کاتب این نسخه خطی را نوشته‌اند. برخی از اغلاط املائی و رسم الخطی آن عبارت است از: ضبردست (: زبردست)، خاهر (: خواهر)، خوانه (: خانه)، خشحال (: خوشحال)، برخواستن (: برخاستن)، حاضر (: حاضر)، خواطر (: خاطر)، خاب (: خواب)، اصلحه (: اسلحه)، خاستن (: خواستن)، صلاح (: سلاح)، غافله (: قافله)، مرغذار (: مرغزار)، قریب (: غریب)، مهدث (: محدث)، جزبه (: جذبہ)، خاجه (: خواجه)، عمرا (: امرا)، خواله (: خاله)، ماخذہ (: مؤاخذه).

کاتب این نسخه در نقطه‌گذاری حروف نقطه‌دار و دندان‌گذاری حروف دندان‌دار هیچ دقت نکرده و این یکی از عواملی است که خواندن نسخه یاد شده را بسیار دشوار کرده است. کاتب، دانسته و یا ندانسته، برخی از واژگان را به همان صورتی که در گویش عامیانه خود تلفظ می‌کرده است، نوشته است و این کار او برای بررسی کردن گویش عامیانه مردم عهد قاجاریه ارزشمند است. نمونه‌هایی از این گونه موارد در ذیل ذکر می‌شود:

زعفرون (: زعفران)، جوانمردون (: جوانمردان)، خورد (: خورد)، مونده (: مانده)، می‌خوند (: می‌خواند)، تیربارون (: تیرباران)، فروز آمد (: فرود آمد)، میخت زمین (: میخ زمین)، زنسان (: زینسان)، چه (: چو)، همچه (: همچو)، پوس (: پوست)، قواله (: قباله)، فلامرز (: فرامرز)، کلیمه (: کلمه).
در این نسخه برخی از واژگان مختوم به «ان» نیز بدون «الف» نوشته شده است که معلوم نیست کاتب آنها را به صورت عامیانه‌ای که تلفظ می‌کرده است، نوشته است و یا بارسم الخط عربی نوشته است، زیرا کما بیش او از رسم الخط عربی متأثر بوده است - چنانکه در يك جا «بالا» را نیز «بلا» نوشته است - نمونه‌هایی از این گونه واژه‌ها ذکر می‌شود:

کمن (: کمان)، همن (: همان)، شترن (: شتران)، هندیان (: هندیان)، سعدن (: سعدان)، پهلون (: پهلوان)، ایرنزمین (: ایران‌زمین).

یکی از ویژگی‌های رسم الخط نسخه خطی یاد شده این است که شناسه «ند» در بسیاری از افعال ماضی ساده و ماضی استمراری به صورت «اند» نوشته شده است. مثلاً در این افعال:

می‌کرداند (: می‌کردند)، گردانیداند (: گردانیدند)، برداند (: بردند)، بوداند (: بودند)، نشانیداند (: نشانیدند)، ایستاداند (: ایستادند)، آورداند (: آوردند)، نهاداند (: نهادند)، افتاداند (: افتادند)، البته برخی از افعالی هم که این‌گونه نوشته شده است، افعال ماضی نقلی است که کاتب حرف «ه» را در آنها حذف کرده است، مثلاً به جای «آورده‌اند»، نوشته است: «آورداند» و به جای «روایت کرده‌اند»، نوشته است: «روایت کرداند».

(۲) نگرشی به زبان هفت لشکر: شناساندن زبان هفت لشکر - که زبان نقالان عهد قاجاریه است - در این وجیزه بسی دشوار است و در این بخش به معرفی برخی از ویژگی‌های سبکی آن بسنده می‌شود.

نخستین واژه متن هفت لشکر مانند بیشتر کتابهای نقالان، واژه «اما» است. پس از آن چند عبارت مسجع که، در آنها از روایان و ناقلان و سخنوران و قصه‌خوانان یاد شده، ذکر شده است. این‌گونه عبارتها در آغاز برخی از بخشهای کتاب نیز تکرار شده است. در جای جای هفت لشکر دو واژه «اما» و «القصه» دیده می‌شود، این دو واژه نشان می‌دهد که موضوع سخن تغییر می‌کند و در واقع آنها آغاز پاراگرافهای کتاب را مشخص می‌کنند.

امروزه بسیاری از واژه‌های هفت لشکر برای بیشتر مردم ما شناخته نیست، مانند واژه «ودل کردن» که معنی آن را در واژه‌نامه‌ها نیز نیافته‌ام. این واژه در هفت لشکر بیشتر به دنبال فعل «گرد شدن» یا «گرد برخاستن» کار بسته شده است و ظاهراً معنایی همچون مشاهده و دیدبانی کردن دارد. کاربرد آن را در جمله‌های ذیل می‌توان دید:

«چون سفیدی صبح دمید، فرهنگ نگاه کرد که از پره بیابان گرد شد، از میان گرد و دل کرد، دوازده هزار کس نمودار شد.»^{۲۳}

«... در عرض راه دیدند که از برابر گرد شد، از میان گرد و دل کرد و دوازده

علم نشانه دوازده هزار کس نمودار شد. ^{۲۴}

«فرهنگ دیوزاد از جهت خیمه و خرگاه خاقان در بیرون بود که نگاه کرد از دامن دشت اورنگ گردی برخاست طوطیار (کذا) رنگ، از میان گرد و دل کرد، دوازده هزار کس نمودار شد. ^{۲۵}»

همچنین است واژه‌های «به نظر در آوردن» یا «در نظر آوردن» به معنی «دیدن»، «دست دادن» به معنی «زناشویی»، «انگشت گرفتن» به معنی «پیمان بستن»، «پیشخانه بیرون زدن» به معنی «اسباب سفر را از پیش بردن»، «یراق گرفتن» به معنی «آماده کردن»، «میمونه» به معنی نوعی توپ جنگی (میمونک)، «بحره کمان» به معنی فاصله زه کشیده تا بدنه کمان، «تبر مهره» که نوعی ابزار جنگی بوده است، و «طنطنه الله اکبر» که در متن هفت لشکر، گلبانگ پهلوانان به هنگام نبرد می باشد. این گونه واژه‌ها در زبان امروزی ما استعمال نمی شود و یا کمتر کار برده می شود، و آنها را غیر از هفت لشکر بیشتر در دیگر کتابهای نقالان یا برخی از کتابهای تاریخی و گزارش احوال که از عهد صفوی تا پیش از انقلاب مشروطه نوشته شده است ^{۲۶} و یا در اشعار برخی از شاعران عهد صفوی، ^{۲۷} می توان یافت.

برخی از اصطلاحات و عبارتهای هفت لشکر نیز تنها در برخی از دیگر کتابهای نقالان یا طومارهای آنان کار بسته شده است، مانند «هفت دانه لعل تهمورثی» که از وسایل پهلوانان است و شکننده طلسم و دفع کننده جادو می باشد، «عمود گرشاسبی» یا «عمود کاویانی» که از حربه‌های پهلوانان است و «دار شمشاد» که ابزار جنگی دیوان است و بر آن هفت آسیا سنگ تعبیه شده است.

بسیاری از واژه‌هایی هم که ما امروزه کار می بندیم در متن هفت لشکر به معنایی دیگر به کار برده شده است، مثلاً «متوجه شدن» یا «متوجه گشتن» و یا «متوجه گردیدن» که در این متن بسیار دیده می شود، به معنی «به سوی حرکت کردن» آمده است. مثال:

«... بعد از آن خبر از بهرام آوردند که به سر اندیب رفته است؛ لشکر برداشته به آن جانب متوجه شد و جنگ عظیمی در میان ایشان واقع شد. ^{۲۸}»
«پهلوان بفرمود تا به جانب دیوان متوجه گشتند. ^{۲۹}»

«سام چون این سخن بشنید، گویا مرده بود، زنده گردید؛ در ساعت فرهنگ را فرمود تا یراق رزم حاضر کرد و در بر خود مرتب ساخت و خود را بر پشت غراب فرخنده پی گرفته، همراه سرداران متوجه شهر چین گردید.»^{۳۰}

«آشنا گردانیدن» و «خوابانیدن» نیز به معنی «زدن» به کار برده شده است. مثال: «گرشاسب کجک بر کلهٔ فیل آشنا گردانید و متوجهٔ حرب اژدها گردید.»^{۳۱}
 «... عمود کاویانی را از قربوس درآورده و بر جانب مکوکال انداخت. آن دیوک میل مثال، سپر بر سر کشید، چنان بر میل آشنا گردانید که دست دیو تاب نیاورد.»^{۳۲}

«... تیغها در دست، خود را بر لشکر زدند و تیغ بر عادیان خوابانیدند.»^{۳۳}
 «او» به جای «آن» به کار برده شده است و در بسیاری از موارد با «ها» - نشانهٔ جمع - جمع بسته شده است. مثال:

«ضحاک از امرای خود خجمل شد، گفت: ای مرد ابله! کرا زهره و یارای او باشد که در حرم من [پای] گذارد؟!»^{۳۴}

«خاقان گفت: اینچنین نیست، می باید اوها را مهلت دهیم.»^{۳۵}
 «در میان سرداران ایران کسی نبود که پنجه در پنجهٔ اوها تواند انداخت.»^{۳۶}
 در جای جای هفت لشکر واژه‌های «جهت» و «از جهت» به جای «برای» کار بسته شده است. مثال:

«سام ایشان را در بغل کشید و آفرین کرد. در ساعت فتح نامه‌ای جهت منوچهرشاه نوشت و نامه‌ای جهت گرشاسب و نامه‌ای دیگر جهت نریمان و نامه‌ای دیگر به همای همایون، مادرش، نوشت.»^{۳۷}

«فرهنگ دیوزاد پریدخت را از گردن خود فرود آورد و کبابی از جهت او مهیا کرد.»^{۳۸}

در مواردی بسیار نیز حرف «با» به جای حرف «به» کار برده شده است. مثلاً در این جمله:

«روز با آخر رسیده است.»^{۳۹}

همچنین «بچراکه» به جای «زیراکه» به کار رفته است. مثال:

« . . . جمشید نیز خوشحال گردید، بچراکه او نیز در دل خود قصد کرده بود که

اگر این دختر به زیر عقد من درآید، باید که تیر او خطا نشود. »^{۴۰}

یکی از ویژگیهای سبکی هفت لشکر هم این است که حرف «و» به شیوه‌ای خاص در نقل و وصف کردن به کار برده می‌شود تا آنچه که نقل می‌شود، مهیج‌تر گردد؛ همانگونه که امروزه ما نیز آن را با صدای ضمه در محاوره خود - هنگامی که مطلبی را با آب و تاب نقل می‌کنیم - کار می‌بندیم. مثال:

«آفتاب گلرنگ که سر از دریچه بیرون آورد و، آن دودریای لشکر به قصد جان یکدیگر صف قتال و جدال آراستند. »^{۴۱}

«چون ایشان را تدارک بدید و، هریک را به ولایتی فرستاده و خود با ایرج در ایران قیام نمودند. »^{۴۲}

«چون مادر فریدون به دریا بنشست و، شب و روز باد او را در میان دریای برد تا سه شبانه‌روز. »^{۴۳}

حرف «که» نیز در بسیاری از موارد به همین شیوه و به همین مقصود کار برده شده است. مثال:

«چون ضحاک بر لب دریا رسید، سیاهی مادر فریدون را دید که به روی دریا می‌رفت، پس بفرمود تا کشتی بیاوردند. تارفتند که کشتی بیاورند، که آن تخته‌پاره از نظر غایب شد. »^{۴۴}

«فریدون عمود کاویانی را بر سرچنگ بلند ساخت و بر میان هر دو کتف ضحاک زد، که درهم غلطید و به روی زمین نقش بست. »^{۴۵}

کابرد فراوان حرف «در» هم پیش از قیده‌های زمان، برای بیان فور و استعجال، یکی از ویژگیهای زبانی هفت لشکر است. مانند «دردم» و «در ساعت».

واژه‌های «بدان»، «چنان» و «آنچنان» نیز برای بیان عظمت انسان یا حیوان یا چیزی و یا برای بیان شدت کاری، در هفت لشکر بسیار کاربرد دارد. مثال:

«شیر پیش آمد و پنجه بیفکند، خرطوم فیل را از بیخ بکند و فیل بدان بزرگی به روی زمین افتاد. »^{۴۶}

«سام تیغ نریمانی را چنان بر قبه سپرش زد که او را با مرکب مثل قالب پنیر بر

دو نیم کرد. «^{۴۷}»

«سام آنچه‌ان تیغی بر کمرش زد که چون خیار تر قلم گردید. «^{۴۸}»
بسیاری از قیدهای وصف و حالت در هفت لشکر از تکرار يك اسم، يك
صفت و یا يك قید ساخته شده است. مثال:

«زنگیان را قلم قلم در بالای هم ریخته بودند. «^{۴۹}»

«تمرتاش خندان خندان جواب سلام باز داد. «^{۵۰}»

یکی از ویژگیهای دیگر هفت لشکر این است که برخی از اسمهایی که در زبان
عربی جمع است، در این کتاب با «ان» جمع بسته شده است. مانند واژه «تجّاران»
در جمله ذیل:

«آن جماعت تجّاران در میان هم افتادند. «^{۵۱}»

بیشتر در بخشهای آغازین هفت لشکر در صرف افعال ماضی استمراری از
زبان قدامت تقلید شده است و به جای «می» - که جزء پیشین است - «ی» در پایان افعال
آمده است. مثال:

«... و هرکس ظلم و زور بر یکدیگر کردند، در خدمت اورفتندی و ایشان را
مؤاخده نمودی. «^{۵۲}»

حذف گه‌گاه «را» - نشانه مفعول صریح - هم یکی از ویژگیهای سبکی هفت
لشکر است. مثال:

«پیر سوراخهایی که در آن پوست بود، هرکدام يك اسم اعظم بنوشت. «^{۵۳}»
کاربرد فراوان افعال وصفی و کاربرد فراوان فعلهای «نمودن» و «ساختن» به
جای «کردن» و حذف افعال به قرینه معنوی نیز از ویژگیهای مهم نثر نقالان و کتاب
هفت لشکر می باشد.

(۳) صور خیال در هفت لشکر: استعاره‌های غریب و تشبیه‌های بدیع در هفت
لشکر بسیار کم است. تشبیه در آن بیشتر از استعاره به کار بسته شده است. صفت‌هایی
که در آن به کار برده شده است بیشتر رنگ و جنس را بیان می کند و تشبیه‌های آن هم
بیشتر حسی است و آنها را بیشتر در وصف زیباییهای اشخاص، وصف صبح و
وصف گنداوریه‌های پهلوانان در رزمگاه می توان دید. برخی از تشبیه‌هایی که در

وصف زیباییهای اشخاص کار برده شده است، عبارت است از: تشبیه چهره به گل و خورشید و ماه، تشبیه جبین به زُهره، تشبیه پیکر به سرو و ماه، تشبیه گیسو به کمند، تشبیه لب به پسته، تشبیه دهان به غنچه، تشبیه چشم به آهو یا چشم آهو. صبح در هفت لشکر بیشتر به پرنده یا عَلمی تشبیه شده است که از دریچه خاور نمایان می شود؛ و در وصف گنداوربهای پهلوانان هم بیشتر از اینکه آنان دشمنان خود را با شمشیر یا نیزه چون خیار قلم قلم می کنند و یا اینکه با شمشیر بر پشت هموردان می زنند و تا کمر زنجیر آنان می شکافند، یاد شده است؛ گاهی هم کشتی گرفتن پهلوانان و اینکه زور می کنند و شست حریف را می خوابانند و او را چنان بر زمین می زنند که مهره پشتش بر زمین نقش می بندد، وصف شده است.

(۴) محتوی و مضمون هفت لشکر: هفت لشکر چون بیشتر کتابهای قصاصان و نقّالان کتابی است به نثر و گه گاه آراسته به نظم. گذشته از چند بیت که از شاهنامه و یا اشعار سعدی و حافظ - و شاید چند شاعر بزرگ دیگر - در آن ذکر شده است، بقیه اشعار آن عامیانه است و شاعران آنها معلوم نیستند. برخی از این اشعار عامیانه در «امیرارسلان» هم آمده است. مانند این بیت که بسیار تکرار شده است:

خدنگ مارکش با مار شد جفت قضا هم خنده زد هم آفرین گفت
و نیز این بیت:

دو لشکر رسیدند و برهم زدند فزع بر دل چرخ اعظم زدند

هفت لشکر با بحثی کوتاه درباره پیوند کیومرث و آدم (ع) و شرح پادشاهی کیومرث آغاز می شود. برخلاف شاهنامه که در آن کیومرث به هنگام کشته شدن پسرش، سیامک، زنده است، در این کتاب سیامک پس از مرگ پدرش پادشاه می شود و سپس به دست دیو کشته می شود. همچنین برخلاف شاهنامه که در آن هوشنگ پس از کیومرث پادشاه می شود، در هفت لشکر پس از مرگ کیومرث و سیامک، پادشاه، تهمورث است و پس از او، هوشنگ - که پدر جمشید است - به پادشاهی می رسد. پس از هوشنگ، جمشید جم پادشاه می شود. جمشید به سبب

غرور و کفرگویی خود از تخت سلطنت به خاک مذلت می افتد و ضحاک - که تازیان اوست - پادشاه می شود. ضحاک ظالم و بدکردار است، فریفته ابلیس می باشد و بر دو شانه خود مارهایی گزنده دارد که خوراک آنها مغز جوانان ایران است. او فرمان می دهد تا جمشید را بکشند و جمشید در بیابانها متواری می شود و به شهر کابل می رسد و ندانسته به درباغ دختر مهرباب شاه کابلی - که کارگزار خود وی بوده است - به دربیوزگی می رود. دختر مهرباب شاه که از پیش تصویر جمشید را دیده بوده و دل باخته او شده بوده است، جمشید را می شناسد و پنهان از پدر با وی ازدواج می کند. مهرباب شاه هنگامی از این ازدواج آگاه می شود که غلام ضحاک به جستجوی جمشید به کابل می آید. جمشید همسرش و مهرباب شاه را وداع می گوید و فرزندی را هم که دختر مهرباب شاه از او آستن بوده است به مهرباب می سپارد. او به چین می رود و در آنجا با دختر خاقان چین ازدواج می کند و آن دختر نیز از جمشید آستن می شود. ضحاک و کارگزارانش در جستجوی جمشید به چین می روند و او را در بیابانهای چین می یابند و با اره دو سر بدنش را چهار پاره می کنند. از دختر مهرباب شاه پسری زاده می شود که وی را کورنگ نام می نهند و از دختر خاقان چین مادر فریدون زاده می شود. دو تن به خونخواهی جمشید بر ضحاک می شورند: یکی فریدون فرخ که نوه جمشید و دختر خاقان چین است و دیگر گرشاسب که از دودمان کورنگ است.^{۵۴} و او هم فرزند جمشید و دختر مهرباب شاه می باشد. طرفه آن است که پس از سرنگونی ضحاک دو گروه ایران را پاس می دارند: یکی پادشاهان که از تخمه فریدون هستند و دیگر جهان پهلوانان که از تخمه گرشاسب می باشند.

همانگونه که در آغاز این مقاله گفته آمد، نقالان سرگذشت قهرمانان اسطوره‌ای را با زندگی مردمان دوران خود تطبیق می کرده‌اند، از آن است که در هفت لشکر جمشید با جامه درویشی در بیابانها متواری می شود. گرشاسب و سام نیز مسلمانند و از آن رو با دیوان و جادوان می ستیزند که می خواهند آنها را مسلمان کنند. پس از آن هم که سام، زال را شوم می پندارد و فرمان می دهد او را به صحرا اندازند،^{۵۵} در خواب امام علی(ع) را می بیند و بر اثر آن است که از کار خود پشیمان می گردد.

شرح کارهای عیاران - مانند پیک بودن عیاران، بیهوشدار و نوشاندن، کمند افکندن و طلسم شکستن که ویژه داستانهای عامیانه است^{۵۶} - در هفت لشکر هم کم و بیش دیده می شود که پس از چاپ کتاب آنها را با آنچه که درباره عیاری در کتابهای دیگر آمده است می توان مقایسه کرد.

در پایان این مقاله برای آشنایی بیشتر با هفت لشکر، یا شاهنامه نقلان، متن تصحیح شده صفحه‌های آغازین آن درج می شود:

هذا کتاب هفت لشکر از ابتدای کیومرث الی انتهای بهمین ابن اسفندیار

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحيم

اما، روایان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و محدثان داستان کهن و خوشه‌چینان خرمن وادی ایمن بدین نقل چنین آورد[ه] اند که بعد از حضرت آدم، صفی الله، شیث مبعوث^{۵۷} شد و بعد از آن به کیومرث رسید؛ و در پیک روایت گفته اند که کیومرث پسر چهارم شیث می باشد و در روایت دیگر پسر شیث می باشد. به هر تقدیر در آن ایام چنان بود که ظلم و زور بر یکدیگر می کردند و بمصلحت همچنانکه کیومرث از همه بزرگتر بود، او را امیر خود گردانیدند؛ و در آن ایام تخت و تاج و اسباب بزرگی به هم نمی رسید، مردم پوست ببر و هژ بر و شیر و پلنگ و جانوران می پوشیدند.

القصه، کیومرث را بردند در غاری بر بالای تخته سنگی نشانیدند و پوست پلنگ در بر او کردند و کلاهی از پوست بر سرش نهادند و تمام مردم در بر او صف کشیدند و هر کس ظلم و زور بر یکدیگر کردند، در خدمت او رفتندی و ایشان را مؤاخذه نمودی؛ و جانوران در فرمان او بودند از ببر و هژ بر و شیر و پلنگ و آهو و گور، و هیچ پیک از جانوران [را] زهره آن نبود که در فرمان او دم زنند. در ایام کیومرث چنان شد از عدل و داد که گرگ و میش از پیک سرزمین آب خوردندی. پادشاهی او به حد سی ساله رسید، مرگ آمد گریبان او را گرفته، بر باد خزان اوزد. (کذا)^{۵۸} پسر خود، سیامک، را طلبد، دست او را گرفته، بر بالای تخت نشانید و گفت: ای مردم!

هرکس مرا به بزرگی خود قبول می کند، باید پسر من، سیامک، را به بزرگی خود قبول کند که وقت وفات من رسیده. مردم همه بیکبار شروع به گریه و زاری نمودند و دست سیامک را بوسه دادند و همه بیکبار مبارکباد گفتند. کیومرث نصیحت بسیاری به پسر خود کرد و از این دنیای فانی رحلت نمود، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

القصة، تا به يك هفته ماتم کیومرث را بداشتند. بعد از يك هفته مردم اجتماع نمودند تا سیامک را به جای پدر بزرگوار نشانیدند و سیامک به عدالت و داد مشغول شد و از پدر بهتر شد. خلایق از او رضامندی بسیار داشتند تا پادشاهی او به حد بیست سال رسید. چنان بود که دیوقوی هیکلی و شجاعی در آن عصر از فرمان او سر تاییده و جمله دیوان را از سیامک برگردانید، رفتند غاری را مسکن کردند و این خبر به سمع سیامک رسید، برهم خورد^{۵۹} و گفت: سیه دیو کدخدای کجا باشد که از امر من سر بتابد؟! پس بفرمود تا دو هزار لشکر بر سر او جمع شدند و هر يك چویدستها برگردن و در برابر سیامک ایستادند. سیامک بعد از دوروز دیگر حرکت کرد، چون به حوالی غار سیه دیو رسید، دیوان خبر از جهة سیه دیو بردند که اینک سیامک با لشکر بی کران بر سر تومی آید. سیه دیو چون این سخن را بشنید، بفرمود تا دیوان جمع شدند و از غار بیرون آمدند، متوجه به جانب سیامک گردیدند تا سپاه دیو و آدمی به هم رسیدند؛ و سیامک خود پیش افتاده و هی بر لشکر زد که: ای نامردان! چند مگذارید؟ (کذا) چوب دست گران که بر دست^{۶۰} داشتند، حواله بر جانب دیوان کردند. [سیامک] در اثنای فروز^{۶۱} آوردن چهار پنج نره دیو را بر خاک مذلت برابر می کرد، مثل گرگی که در گله گوسفند افتد، دیو[ا] را پراکنده کرد. ناگه سیه دیو رسید و هی بر سیامک زد که: ای آدمیزاد! چه بیداد می کنی؟ پیش آمد، کمر و گریبان سیامک را گرفته، پنج پنجه مردی دراز کرده، بر شکم سیامک زد، که مثل خنجر بر اعضای او جا گرفت. تا سیامک رفت که بر خود پیچد، دست بر شکم او کرده، تمام اجزای او را بارود[ه] هایش از شکم بیرون آورد. سیامک نعره ای زد و در غلطید و جان را به جان آفرین تسلیم نمود، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، لشکر چون آن حال را بدیدند، بی سردار روبه گریز نهادند؛ دیوان آنها را می بستند و می کشتند. از آن دو هزار نفر، هزار نفر به صد ماجرا بیرون رفتند، هزار نفر دیگر طعمه دیوان

* بی نوشتها و مآخذ:

۱. «تمور» قهرمان اصلی داستان هفت لشکر است. او پسر «برزو» است و «برزو» پسر «سهراب» است. مادر تمور دختر پادشاه خوارزم است. برزویس از ازدواج با این دختر به ایران زمین می رود. تمور در نوجوانی سر آن دارد که به ایران رود تا برزور را به جای پادشاه ایران، کیخسرو، بر تخت سلطنت بنشانند. او پس از سفر به ایران با فرزندان فرامرز درگیر می شود و رویدادهای گوناگون اتفاق می افتد. گفتنی است که واژه «تمور» ظاهراً صورت عامیانه «تیمور» می باشد و نام پسر برزو در کتابهای کهنتر «شهریار» یاد شده است، اینکه نام «تمور» در هفت لشکر جایگزین نام «شهریار» شده است، بسی شگفت انگیز است.
۲. من این ضرب المثل را خود شنیده ام، اما آن را در «امثال و حکم» دهخدا نیافتم.
۳. شایان ذکر است که نام هفت لشکر در فهرست مجمل نسخه های خطی کتابخانه موزه بریتانیا - فراهم آورده مردیت اونس که به توسط آقای ایرج افشار به فارسی نقل شده است - نیز آمده است، به این گونه:
(هفت لشکر ۲) فارسنامه صفرخان شاملو، مورخ ۱۲۵۵، ۸۳۶۱: Or (← نسخه های خطی، دفتر چهارم، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، زیر نظر محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ - ص ۶۸۴).
- چون دیدن این نسخه برای من ممکن نبوده است، نمی دانم که آیا هفت لشکر یاد شده نیز از نقالان است یا نه؟ قدر مسلم این است که کتابی مفصل و پر حجم چون شاهنامه نقالان (هفت لشکر) کمتر ممکن است در مجموعه یا جنگی گنجانده شود و بعید به نظر می رسد که این هفت لشکر نسخه دیگری از هفت لشکر کتابخانه مجلس باشد.
۴. معرکه گرفتن: «مردم را گرد خود جمع کردن و آنان را با شعبده بازی و مسأله گویی یا مارگیری و مناقب خواندن و شرح معجزات رسول اکرم و اولیای دین سرگرم کردن؛ یا به وسایل دیگر از قبیل عملیات پهلوانی، قصه گویی و غیره آنان را مشغول داشتن و سرانجام پولی به عنوان خرجی از آنان خواستن. چنین اشخاصی را معرکه گیر و کارشان را معرکه گیری و مجموع گوینده و شنونده و مجلس را که متعقد شده است، معرکه نامند.». جمالزاده، سید محمدعلی: فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱/ذیل معرکه گرفتن.
۵. ← بویس، مری-فامر، هنری جورج: دو گفتار درباره ختیگاری و موسیقی ایران، ترجمه بهزادباشی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۸ - ص ۳۳-۳۲. جامعتزین آگاهیها را درباره «گوسان» در مقاله خانم بویس با عنوان گوسان پارتی و سنت ختیگاری ایرانی می توان یافت که ترجمه فارسی آن در کتاب یاد شده چاپ شده است.
۶. مجمل التواریخ والقصص (نویسنده ناشناخته): به تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضانی دارنده کلاله خاور، تهران، تاریخ مقدمه مصحح ۱۳۱۸ - ص ۶۹.
۷. فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه فردوسی، مجلد هفتم، متن انتقادی به تصحیح م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، انستیتیو ملل آسیا، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۸ م - ص ۴۵۱-۴۵۲.

۸. درباره لولیان ← زرین کوب، عبدالحسین: نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶-ص ۴۷۴-۴۸۸.
۹. عبیدزاکانی، مولانا نظام الدین: مجموعه لطائف، بامقدمه مسیوفرنه فرانسوی، بی جا، بی تا (افست) ص ۷۰.
۱۰. قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل: نقض، معروف به بعض مثالب النواصب لی نقض بعض فضائع الزوافض، تصحیح میرجلال الدین محدث، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸-ص ۶۷.
۱۱. همان - ص ۶۳-۶۵.
۱۲. همان - ص ۶۷.
۱۳. در این باره ← محبوب، محمدجعفر: آئین عیاری، مجله سخن، دوره نوزدهم و دوره بیستم، ۱۳۴۸-ص ۸۷۰ و همچنین ← محبوب، محمدجعفر: مقدمه کتاب امیرارسلان (نقیب الممالک، محمدعلی: امیرارسلان)، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶-ص ۲۲-۲۴.
۱۴. درباره شیرین کاریهای عیاران ← نائل خانلری، پرویز: شهر سمک، (مجلد ششم سمک عیار)، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴-ص ۲۷-۴۸ و ص ۷۹-۸۱ و نیز ← محبوب، محمدجعفر: آئین عیاری، مجله سخن، دوره بیستم - ص ۳۱۱-۳۱۰.
۱۵. ← تحویلدار، میرزا حسینخان: جغرافیای اصفهان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران (مؤسسه تحقیقات اجتماعی، دانشکده ادبیات)، ۱۳۴۲-ص ۸۶-۸۷.
۱۶. کاشفی سزواری، مولانا حسین واعظ: لغت نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفر محبوب، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰-ص ۲۷۹.
۱۷. همان - ص ۲۸۰.
۱۸. همان - ص ۳۰۳-۳۰۵.
۱۹. درباره درویشان عجم ← مقدمه امیرارسلان - ص ۲۱-۱۸؛ و همچنین ← محبوب، محمدجعفر: سخنوری، مجله سخن، دوره نهم، ۱۳۳۷-ص ۷۸۰.
۲۰. درباره کاتبان کتابهای داستان پردازان ← صفاء، ذبیح الله: مقدمه داراب نامه (طرسوسی، ابوطاهر: داراب نامه)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴-ص ۱۲.
۲۱. مقدمه امیرارسلان ص ۱۴-۱۲.
۲۲. آغاز آشنایی من بنده با هفت لشکر و این نسخه خطی به دلالت دوست ورجاوند و فرزانه ام، جناب عبدالحسین حائری بوده است، از الطاف ایشان سپاسگزارم. نسخه یاد شده به توسط آقای حائری در بخش سوم از مجلد دهم فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شوری معرفی شده است، از آن معرفی بهره برده ام.
۲۳. هفت لشکر، نسخه خطی شماره ۲۹۸۳ کتابخانه مجلس - ص ۷۶.
۲۴. همان - ص ۶۴.
۲۵. همان - ص ۸۸.
۲۶. یاآوری می شود که سبک برخی از کتابهای تاریخ عهد صفوی، همان سبک نثر نقالان است.
۲۷. زیرا شاعران عهد صفوی، از میان شاعران گذشته، واژه ها و اصطلاحات مردم کوچه و بازار را در اشعار خود بیشتر کار می بسته اند.
۲۸. هفت لشکر، نسخه خطی شماری ۲۹۸۳ کتابخانه مجلس - ص ۴۲.
۲۹. همان - ص ۴۳.

۳۰. همان - ص ۹۳.
۳۱. همان - ص ۳۸.
۳۲. همان - ص ۵۶-۵۷.
۳۳. همان - ص ۱۰۴.
۳۴. همان - ص ۲۹.
۳۵. همان - ص ۷۸.
۳۶. همان - ص ۱۰۰.
۳۷. همان - ص ۹۹.
۳۸. همان - ص ۷۵.
۳۹. همان - ص ۶۹.
۴۰. همان - ص ۱۳.
۴۱. همان - ص ۴۵-۴۶.
۴۲. همان - ص ۳۰.
۴۳ و ۴۴. همان - ص ۲۳.
۴۵. همان - ص ۲۹.
۴۶. همان - ص ۶۰.
۴۷. همان - ص ۱۰۹.
۴۸. همان - ص ۸۴.
۴۹. همان - ص ۵۰.
۵۰. همان - ص ۸۷.
۵۱. همان - ص ۸۶.
۵۲. همان - ص ۱.
۵۳. همان - ص ۲۷.
۵۴. نسب‌نامه گرشاسب در هفت لشکر با نسب‌نامه وی در گرشاسب‌نامه اسدی یکسان نیست. در هفت لشکر گرشاسب پسر اطرط (کذا) و او پسر تورنگ و او پسر کورنگ و او پسر جمشید است.
۵۵. با آنچه که در «هفت لشکر» آمده است، مطابق است.
۵۶. ← آئین عیاری، مجله سخن، دوره نوزدهم - ص ۸۷۰.
۵۷. اصل: محبوس.
۵۸. شاید: بادخزان براوزد.
۵۹. کذا، ظاهراً به معنی «متغیر شده» یا «عصبانی و دلگیر شده».
۶۰. اصل: دشت.
۶۱. فرود.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی